

کمیای سعادت

شکست آرزوهای دل هم یک عنایت است
عصای دست پیری ام انحنای قامت است
چون نرسد دست به میوه ای شاخ بلند
چاره محرومی لذت ها، قناعت است
گر میجویی آزادگی، شادی و طرب
برگشت دوباره به وقت صباوت است
آرامش خواب شب، نعمت الهیست
چون روزما آبیستن صدحسادت است

شور عشق راسجده بادا چون کاردل است
آنچه از دل است کارخدارا قرائت است

ظلم و زور درصغارت کار جوکان بود
شروط عاشقی، بلوغ و رضایت است
نی به آنکه جبر و صغر وبد را داد رواج
نیست منظور شرع، کار عهد جهالت است
نیست اندیشه ای از تلخی جان سپردن
بوی آغوش یارم کان حلاوت است
گر نیست جرئت عاشقی، محرومی مدام
در رضاء کام نگر فتن مرگ و ممرات است
شوخ تازه کار را نازم که در بهار حسن
با یخن واز باز تاب صبح قیامت است
گر صبح طالع بشگفتد در آغوش یار
نشئه خواب سحر تعبیر سعادت است

شعر تر مرا بر تربتم نویسد

برخشک لبی ای دامن خاک طراوت است

نیست بسته معنی، فروغ به صفحه ای کتاب

صفحه سینه ی یارم کمیای سعادت است

لندن:م.ش.فروغ

2015/03/06

2/111